

درامی زیبا و درس آموز به نام جام بیست و شش

جام جهانی در حالی به ایستگاه آخر رسید که هیجان، شیدایی و ظرفیت های انسانی و فرهنگی این جام در ذهن ما همچنان امتداد خواهد داشت اگر نگاهی عمیق به آن داشته باشیم

ZENDEGI - SALAM

روزنامه خراسان رضوی

سه شنبه ۳۰ تیر ۱۴۰۵
۶ صفر ۱۴۴۸
۲۱ جولای ۲۰۲۶
شماره ۲۲۰۹۸
۳۳۱۲

پرتغال|بی تجربه در باهم بودن

پرتغال در جام بیست و شش شاید پرزرق و برق ترین و پرست را داشت؛ تیمی که با نام هایی مثل نونو مندز، ژائو نوز، ویتینیا، کانسلو، برناردو سیلوا، ژائو فلیکس، کنسیسائو، نتوو البته رونالدو وارد تور نمئت شد و از دور، شبیه یکی از کامل ترین نسخه های ممکن به نظر می رسید. اما فوتبال فقط فهرست اسم ها نیست؛ گاهی مسئله اصلی این است که آیا این نام ها می توانند به یک زبان مشترک برسند یا نه. و دقیقاً همین جا بود که پرتغال فرو ریخت. آن ها خیلی زود نشان دادند که میان استعداد فردی و اتحاد تیمی، شکافی جدی وجود دارد. درون تیمی بودن چالش ها، سوء تفاهم های پنهان، و مهم تر از همه، مسئله ای که از همان ابتدا در قاب می آمد و در ادامه هم سنگینی اش را حفظ کرد: این که همه هنوز نمی خواستند یا نمی توانستند به رونالدو پاس بدهند. این فقط یک جزئیات فنی نبود؛ نشانه ای بود از تیمی که هنوز جایگاه اسطوره اش را به درستی هضم نکرده بود. روبرتو مارتینز هم نتوانست این جمع پر استعداد را به یک کلیت قانع کننده بدل کند. او بیش از آن که مربی یک تیم باشد، شبیه مدیری بود که امیدوار است افراد بزرگ خودشان همه چیز را حل کنند. اما در سطح جام جهانی، این امید ساده لوحانه است. حذف زود هنگام شان نه فقط شکست یک نسل، که یادآور این حقیقت بود که فوتبال مدرن با ستاره ها شروع می شود، اما با اتحاد معنا پیدا می کند.



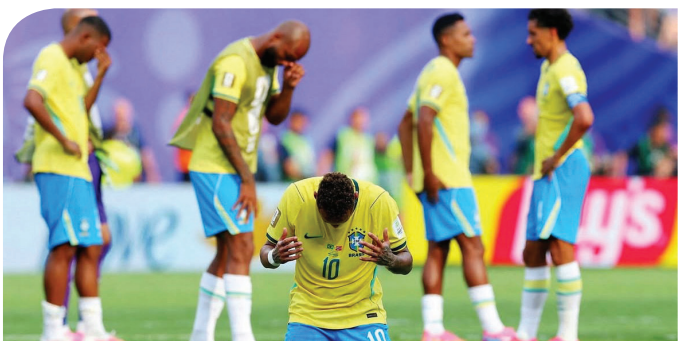
آلمان|میان بازی و خاطره اقدار

در این جام، آلمان با نسلی تازه و چه چهره ای تا حدی ترمیم شده برگشت؛ تیمی که هنوز کامل نبود، اما دست کم دوباره قابل احترام شده بود. در ترکیب آلمان، نشانه های این بازسازی دیده می شد: بازیکنانی جوان تر، انرژی بیشتر، میل به فوتبال تهاجمی تر و البته خلاقیت بیشتر نسبت به فوتبال ماشینی قبل. اما این تیم در جام بیست و شش، بیشتر از آن که قربانی کمبود کیفیت باشد، اسیر ناتمام بودن پروژه اش شد. آلمان دیگر آن تیمی نبود که با اتکال صرف به نام و سابقه اش دیگران را بترساند، اما هنوز هم به مرحله ای نرسیده بود که هویت تازه اش را تا انتها زندگی کند. گاهی در خشان بود، گاهی سخت کوش، گاهی امیدوار کننده؛ اما هنوز نه به اندازه آلمان های بزرگ گذشته بی رحم بود و نه به اندازه تیم های کامل امروز، نرم و منعطف. آلمان در این تورنمنت جام را نبرد، اما دست کم توانست این پیام را بدهد که از زیر آوار گذشته بیرون آمده و دوباره می خواهد در روایت اصلی فوتبال جهان جایی برای خودش باز کند.



برزیل|نام بزرگ، تیم ناتمام

برزیل در جام بیست و شش باز هم نشان داد که دیگر صرف نام بزرگش برای ترساندن دنیا کافی نیست. تیمی که لحظاتی از همان فوتبال جذاب و تماشایی همیشگی را نشان داد، اما این لحظه ها پراکنده بود و به یک جریان پایدار تبدیل نشد. مسئله برزیل فقط فنی نبود. این تیم هنوز زیر سایه تاریخ باشکوه خودش بازی می کند؛ زیر فشار خاطره پله، رونالدینیو، رونالدو و نیمار. همین گذشته پرافتخار، هم سرمایه برزیل است و هم بار سنگینی روی دوش نسل جدید. از برزیل همیشه انتظار می رود هم برنده باشد و هم زیبا بازی کند، اما در فوتبال امروز جمع کردن این دو با هم، بدون نظم و انسجام، تقریباً ناممکن است. در این جام، برزیل بیشتر از آن که یک مدعی کامل باشد، تیمی بود با جرقه های فردی. جام جهانی ۲۰۲۶ برای برزیل یک یادآوری مهم بود: فوتبال مدرن دیگر فقط با نبوغ فردی فتح نمی شود حتی اگر کار لتوی کبیر روی نیمکت باشد و برای خوشایند هواداران نیمار را به بازی بیاورد.



انگلستان|تیمی که تا آستانه رویا رفت

انگلستان توخل در جام بیست و شش یکی از جذاب ترین شخصیت های این درام بود؛ تیمی پرستاره، منظم، هماهنگ و برخلاف بسیاری از نسخه های قبلی اش، کم حاشیه و متمرکز. آن ها در این تورنمنت شبیه تیمی بودند که بالاخره راه آشتی دادن استعداد و انضباط را پیدا کرده است. از همان بازی های نخست می شد فهمید که این انگلستان فقط مجموعه ای از نام های درخشان نیست، بلکه تیمی است که می خواهد با منطق جمعی پیش برود. حذف مکزیک و نروژ هم نشانه همین بلوغ بود؛ تیمی که هم کیفیت فنی داشت، هم تنوع تاکتیکی و هم آن حس کمیاب اطمینان که سال ها از فوتبال ملی انگلستان دور مانده بود. توخل توانسته بود از دل انبوه ستاره ها، ترکیبی بسازد که به جای خودنمایی، برای یکدیگر کار کنند. انگلستان نه فقط سریع و تهاجمی، که در بسیاری از لحظات حساگر و بالغ بازی می کرد. برای همین، وقتی به بازی بزرگ رسید، خیلی هاتصور می کردند این بار دیگر نوبت انگلیس است که از زیر سایه ناکامی های تاریخی بیرون بیاید. اما فوتبال، به ویژه در سطح نیمه نهایی جام جهانی، گاهی نه با کیفیت کلی، که با چند دقیقه تردید سر نوشتش را تعیین می کند. همین اتفاق هم برای انگلستان رخ داد. برابر آرژانتین، تیم توخل تا آستانه تحقق رویا پیش رفت، اما در چند دقیقه کوتاه، احتیاطی که بوی ترس می داد، همه چیز را بر باد داد. آن ها نتوانستند دوپاس گل مسی را مهار کنند؛ نه از این رو که از حریف ضعیف تر بودند، بلکه چون در لحظه ای که باید شخصیت برتر خود را تحمیل می کردند، عقب نشستند و اجازه دادند بازی از دست شان خارج شود. این شکست از آن جنس ناکامی هایی نبود که فقط به تاکتیک مربوط باشد؛ بیشتر شبیه لغزش روانی تیمی بود که هنوز در عمیق ترین لایه های ذهنش، از پیروزی بزرگ می ترسد. انگلستان با پیروزی عجیب ۶ بر ۴ مقابل فرانسه در ده بندی خاطره خوبی از حضورش در این جام ساخت اما...



فرانسه|پایان یک دوران، در میانه وفور ستاره ها

فرانسه در جام بیست و شش با همان ایهت همیشگی وارد صحنه شد؛ تیمی که هنوز حافظه قهرمانی ۲۰۱۸ را با خود داشت و بعد از نزدیک شدن به جام در ۲۰۲۲، طبیعی بود که این بار هم در ردیف اصلی ترین مدعیان قرار بگیرد. از دور که نگاهی می کردی، همه چیز برای یک فتح دیگر مهیا به نظر می رسید: وفور استعداد، سرعت در خطوط جلو، عمق ترکیب و بازیکنانی که هر کدام به تنهایی می توانستند مسیر یک مسابقه را عوض کنند. اما جام جهانی بیست و شش دوباره یادآوری کرد که انباشت ستاره، الزاماً به معنای تعادل نیست و داشتن چهره های درخشان، همیشه تیم کامل نمی سازد. فرانسه تا پیش از برخورد با اسپانیا، هنوز تیمی بود که می شد از آن ترسید؛ تیمی با امپایه، دمیله، اولیسه و بارکولا که هر لحظه می توانست بایک حرکت، قواعد بازی را برهم بزند. اما مشکل دقیقاً همین جا بود: فرانسه بیش از آن که یک ارکستر هماهنگ باشد، مجموعه ای از صدا های بلند بود که همیشه در خدمت یک ملودی مشترک قرار نمی گرفتند. در جدال با اسپانیا، این نقیصه عریان شد. لاروخا با ضد تاکتیک های دقیق، راه نفس کشیدن عناصر تهاجمی فرانسه به خصوص اولیسه را بست، بدون آن که به ضد فوتبال مشابه بازی آرژانتین در فینال پناه ببرد. این همان نکته مهم آن شکست بود؛ اسپانیا نه با تخریب، بلکه با مهندسی بازی، فرانسه را از کار انداخت. برای دشان، این حذف چیزی فراتر از یک ناکامی ساده بود؛ نوعی وداع تلخ با دورانی که سال ها با اقتدار، ثبات و نتایج بزرگ شناخته می شد. او در ۲۰۱۸ جام را برد، در ۲۰۲۲ تا آستانه تکرار آن پیش رفت و حالا در ۲۰۲۶ با این حقیقت روبه رو شد که جهان فوتبال کمی تغییر کرده است. دیگر صرف نبوغ امپایه به برق لحظه ای دمیله و اولیسه کافی نیست؛ تیمی قهرمان می شود که میان استعداد، نظم و توازن آشتی برقرار کند. فرانسه در این جام همچنان باشکوه و خطرناک بود، اما کامل نبود؛ و در دست همین ناکاملی، پایان یک دوره را رقم زد.



جام جهانی ۲۰۲۶ با قهرمانی اسپانیا و درس ها، شادی ها و هیجان های مختص خودش تمام شد؛ یک درام که نقش اول کلاسیک نداشت اما در عوض شخصیت های اصلی ملموس و جذابی داشت. این جام از همان لحظه ای که تعداد تیم های ش از عدد ۴۸ عبور کرد، دیگر فقط یک تورنمنت فوتبالی نبود؛ تبدیل شد به تصویری فشرده از جهان امروز. جهانی که در آن، لااقل فرصت ها روی کاغذ گسترده تر شده اند، دروازه ها بیشتر باز به نظر می رسند و رویاها برای تیم های کوچک تر و فوتبال های کمتر دیده شده، دسترس پذیر تر شده اند. اما این جام جهانی نشان داد این گسترش ظاهری آغاز راهی است که فعلاً اثرش ملموس نیست، چون هنوز همان نابرابری های ساختاری ایستاده اند: فاصله منابع، کیفیت زیرساخت، عمق نیمکت، تجربه رقابتی و... باعث شده مدعیان کماتر انحصاری باشند. از سویی چنین فستیوال باشکوهی دیگر صرفاً صحنه تقابل تیم ها نیست؛ بلکه روایتی است جمعی و چند شخصیتی که در آن، تیم ها مثل شخصیت های یک رمان بزرگ وارد می شوند: بعضی با گذشته ای سنگین، بعضی با امیدی تازه، بعضی با زخم های قدیمی و بعضی با رؤیای باز تعریف شدن. و اگر فوتبال امروز هنوز وسوسه ستاره ها را دوست دارد، قهرمانی اسپانیا در جام جهانی ۲۰۲۶ با صدای بلند یادآوری می کند که دیگر نه هنر یک نابغه، که نظم یک جمع است که تاج را بر سر قهرمان می گذارد. در این پرونده نه فقط سراغ پادشاه جدید فوتبال یعنی اسپانیا، که سراغ دیگر شخصیت های درام جام جهانی رفتیم.

اسپانیا|سمفونی نظم در عصر پایان ابر قهرمان ها

اسپانیا در جام بیست و شش ثابت کرد برای فتح جهان نیازی به یک مسی یا امپایه در ترکیب اصلی نیست؛ آن ها ثابت کردند اگر قرار است تاج بر سر کسی گذاشته شود، آن سر نه متعلق به یک فرد، که متعلق به یک «ایده» است. تیم دلا فوئنته در این تورنمنت شبیه به یک ساعت سوئیسی عمل کرد؛ دقیق، بی صدا و هموار در حال حرکت. آن ها تیمی بودند که نه با تکیه بر نبوغ لحظه ای، بلکه با تکیه بر توازن در تمام خطوط به فینال رسیدند و در نهایت آرژانتین غرق در نوستالژی را از پا در آوردند. قهرمانی ماتادورها پیروزی یک فرآیند بود. لوئیس دلا فوئنته، مردی که ۱۰ سال در ده های پایه اسپانیا آرام بی حاشیه کار کرده بود، نشان داد که می داند چگونه از دل یک سیستم، بازیکنانی بسازد که در خدمت کل باشند. او تیمی را روانه میدان کرد که در آن اوانا سیمون یا اطمینان در چارچوب می ایستاد، کوبارسی ۱۹ ساله مثل یک کهنه سرباز در قلب دفاع خونسردی پخش می کرد و رودری و پدری در میانه زمین، نبض بازی را آن گونه که می خواستند تنظیم می کردند. حتی بازگشت بامال از مصدومیت و درخشش کوکریا و اوپارزبال، همگی قطعاتی از یک پازل بودند که هیچ یک بر دیگری برتری نداشت. اسپانیا در فینال مقابل آرژانتینی ایستاد که تمام هویتش در یک نفر خلاصه می شد، اما لاروخا با تاکتیک های دقیق و تکیه بر برتری عددی در میانه میدان، اجازه نداد آن جادوی فردی بر منطق گروهی پیروز شود.



آن ها در تمام طول تورنمنت، مقابل تیم های پر مهره تر و پرزرق و برق تر، نشان دادند که فوتبال مدرن به جای «فوق ستاره های لوکس»، به «بازیکنان متخصص» نیاز دارد که بدانند در هر ثانیه از بازی، کجای این درام ایستاده اند. اسپانیا بدون داشتن چهره های که تمام بیلبوردهای دنیا را فرق کند، به شایسته ترین شکل ممکن پادشاهی فوتبال را پس گرفت تا به همه یادآوری کند که عصر ابر قهرمان های تنها به پایان رسیده و حالا نوبت سمفونی های منظم تیمی است.

آرژانتین|اسیر افسانه و فرسودگی

آرژانتین در حالی به جام بیست و شش آمده بود که بار سنگین قهرمانی قبلی را روی دوش داشت؛ با مسی که دیگر نه فقط یک بازیکن، که حافظه زنده یک ملت بود. اما این تیم، بیش از آن که شبیه قهرمان باشد، شبیه تیمی بود که میان دوزمان معلق مانده: از یک سوهنوز در جادوی گذشته نفس می کشید و از سوی دیگر، به سختی می توانست آینده را بسازد. نمایش هایش هم از همین دویاری خبر می دادند؛ گاه در برابر تیم هایی مثل کیپ ورو مصر نشانه هایی از ضعف، بی نظمی و شکنندگی بروز می داد و گاه با خوش اقبالی یا همان جرقه های دیر هنگام مقابل انگلستان پرستاره، از مهلکه بیرون می آمد. اما مسئله فقط مسی نبود. در این آرژانتین، اسکالونی به چهره ای بدل شده بود که شاید به اندازه کاپیتان اسطوره ای اش در قاب دور بین نمی درخشید، اما در معماری این چند سال، وزنی همقد یا دست کم نزدیک به او داشت. او بود که از دل آشفتگی، تیمی قابل فهم ساخت؛ تیمی که می دانست چگونه بجنگد، چگونه صبر کند و چگونه از فشار لحظه های بزرگ جان سالم به در ببرد. با این حال، در فینال، همه آن مهارت ها فرو ریخت. آرژانتین ضعیف، خشن، بی کیفیت و تا حدی ضد خودش بازی کرد؛ تیمی که انگار از ابتدا هم به بازی نیامده بود، بلکه آمده بود تا فقط از سقوطی دیرتر جلوگیری کند. فینال برایشان نه فقط یک شکست، که نوعی برهنگی بود: برهنگی تیمی که سال ها با جادوی یک نفر و نبوغ یک مربی زیسته بود، اما در روز آخر، دیگر چیزی برای پنهان کردن نداشت.

